

میرزا محمد حسین نایینی

آیت الله شیخ محمد حسین نایینی، در سال ۱۲۷۳ ق. (۱۲۳۵ ش.) در شهر کوچک نایین دیده به جهان گشود. هشتاد و دو سال زندگی او، فراز و فرودها و رنج‌ها و حکایات بسیاری داشت.

شیخ محمد حسین نایینی تحصیلات را از زادگاه خود آغاز کرد و در حدود بیست سالگی به اصفهان آمد. چند سالی از محضر عالمان فرزانه آنجا بهره برد و عازم عراق شد و از عالمان بزرگ آن دیار نیز بهره‌مند شد؛ عالمانی چون میرزا حسین نوری، میرزا محمد تقی شیرازی و آخوند خراسانی.

میرزای نایینی شاگردان برجسته و مشهوری نیز داشت که یکی از آنها حضرت آیت الله بهجت قدس سره بود. ایشان به مناسبت‌های گوناگون استاد را یاد می‌کرد و از خصائص او می‌گفت؛ از اینکه حتی پس از مرجعیت هم خانه‌ای از خود نداشت و از اینکه عبادت و خضوع و خشوعی مثال‌زدنی داشت: «آقای نایینی رحمه الله مقید بودند که در شروع درس به مدت طولانی به خواندن چیزی مشغول باشند و هیچ‌کس جز ایشان را ندیدیم که مثل ایشان مقدمه درس را طول بدهد. البته کسی هم نمی‌دانست که چه می‌خواند. به گمانم سوره یاسین را می‌خواند. قبل از درس می‌خواند و هنگام خواندن آن سرش را به این طرف و آن طرف حرکت می‌داد، به گونه‌ای که کأنه کسی نیست. در حرم هم همین‌طور بود، یعنی با حال توجه و تضرع و حرکت سربه این سو و آن سو، به گونه‌ای که کأنه کسی او را و او کسی را نمی‌بیند و یا ملتفت نیست».

اگرچه عظمت علمی او برای بسیاری همچون آیت الله خویی رحمه الله که ایشان را اعلم می‌دانست آشکار بود، آیت الله بهجت قدس سره حالاتی از ایشان حکایت می‌کرد که شاید برای کسی مکشوف نبود؛ ایشان نقل می‌کرد: اولین باری که در کربلا برای زیارت مشرف شدم، دیدم در رواق حرم امام حسین علیه السلام که باریک و کوچک بود، آقای نایینی مشغول نماز جماعت است و حالات عجیبی دارد. تصمیم گرفتم فردا برای نماز به آنجا بروم و نماز صبح را به ایشان اقتدا کنم. فردای آن روز، وقتی برای شرکت در نماز به حرم مشرف شدم، دیدم رواقی که ایشان در آنجا نماز می‌خواند، بسیار

کوچک است. آن زمان کمتر از چهارده سال داشتم و با خودم فکر کردم اگر در صف بایستم، ممکن است مرا بیرون کنند. در این فکر بودم که دیدم آخر صف اول چهارپایه ای قرار دارد که با آن شمع‌ها را اصلاح می‌کردند. تصمیم گرفتم کنار چهارپایه بایستم که اگر خواستند مرا بیرون کنند، داخل چهارپایه بروم و نماز بخوانم. همان جا ایستادم و امام جماعت آمد و نماز را شروع کرد. چون روز جمعه بود، شروع کرد به خواندن سوره جمعه. خدا می‌داند چه احوالات و مقاماتی را سیر کرد، نگفتمی! این همه، غیر از خضوع و خشوع عجیبی بود که داشت.

یکی از فرازهای مهم زندگی میرزای نایینی، بُعد سیاسی زندگی ایشان است. امری که حیات ایشان را دستخوش دگرگونی‌ها و آشفتگی‌های بسیار کرد و حتی موجب تبعید ایشان شد. آیت‌الله نایینی حامی مشروطه بود و از این طریق در پی کاهش ظلم و ستم پادشاهان و نزدیک شدن به حکومتی اسلامی بود و بدین منظور کتاب «تنبیه الامة و تنزیه الملة» را نگاشت. اما اوضاع آن‌طور که میرزا انتظار داشت پیش نرفت و همین امر موجب اندوه فراوان او گردید. میرزای نایینی پس از وفات آخوند خراسانی، تا آنجا که می‌توانست نسخه‌های کتاب «تنبیه الامة» را جمع‌آوری کرد و حتی برخی از نسخه‌ها را به قیمتی گران خرید و امر کرد که این نسخه‌ها را از بین ببرند. مرحوم نایینی از آنچه به وقوع پیوسته بود، بسیار اندوهگین بود و گاه اندوه خود را در نزد خواص یاران با این جمله به زبان می‌آورد که: «انگور انداختیم که سرکه شود، شراب شد!».

حضرت آیت‌الله نایینی در بیست‌وششم جمادی‌الاول سال ۱۳۵۵ق. (۱۳۱۵ش.) در شهر نجف دیده از جهان فروبست و مرحوم آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی برپیکر او نماز گزارد و در جوار مرقد مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام به خاک سپرده شد.